



Sagor för barn på svenska

berattelser.se

آنسی و جرد

Skriuen av: Ghanaian folktale

Illustrerad av: Wiehan de Jager

Översatt av: Marzieh Mohammadian Haghighi

Denna saga kommer från African Storybook (africanstorybook.org) och vidarebefordras av Sagor för barn på svenska (<https://berattelser.se/>), som erbjuder sagor på många språk som talas i Sverige.

Detta verk är licensierat under en Creative Commons

[Erkännande 3.0 Internasjonal Licens.](https://creativecommons.org/licenses/by/3.0/deed.sv)

<https://creativecommons.org/licenses/by/3.0/deed.sv>

آنسی و جرد



✎ Ghanaian folktale

👤 Wiehan de Jager

📄 Marzieh Mohammadian Haghighi

😊 persiska

|| nivå 3





در زمان های خیلی خیلی قدیم مردم هیچ چیزی نمی دانستند. آنها نمی دانستند که چطور محصولات کشاورزی را بکارند، یا چطور ابزارهای فلزی بسازند. خدای نیامه در آسمانها عالم به همه ی دنیا بود. او تمام این دانش را در یک کوزه ی سفالی، امن نگه داشته بود.



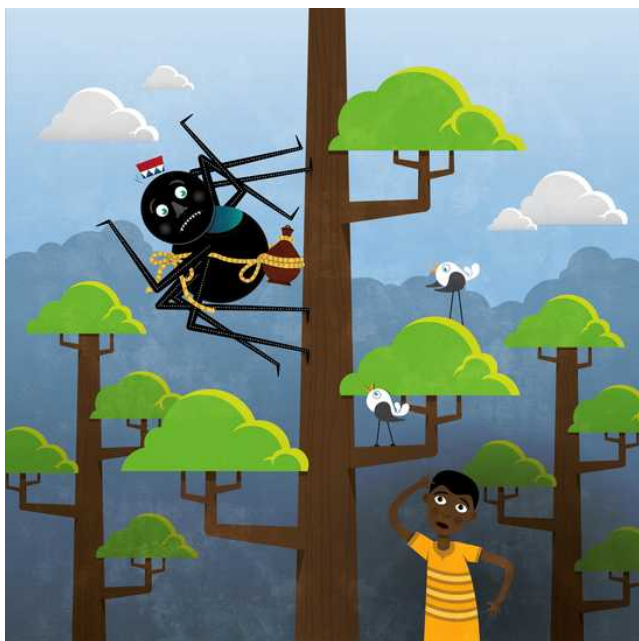
کوزه شکست و به چندین قسمت روی زمین خرد شد. آن خرد برای همه آزاد بود که بتوانند از آن استفاده کنند. و آن این بود که مردم یاد گرفتند که چگونه کشاورزی کنند، پارچه ببافند، ابزارهای فلزی بسازند، و تمام چیزهای دیگر که مردم می دانند چطور انجام دهند.

هتخان انگیز بوند
سفالنی نگاه می کرد یک چیز جدید یاد می گرفت. این خیلی
به آنا نسی هدیه دهد. هر بار که آنا نسی به داخل کوزه ی
یک روز، جدای تمامه تصمیم گرفت که این دانش و جرد را

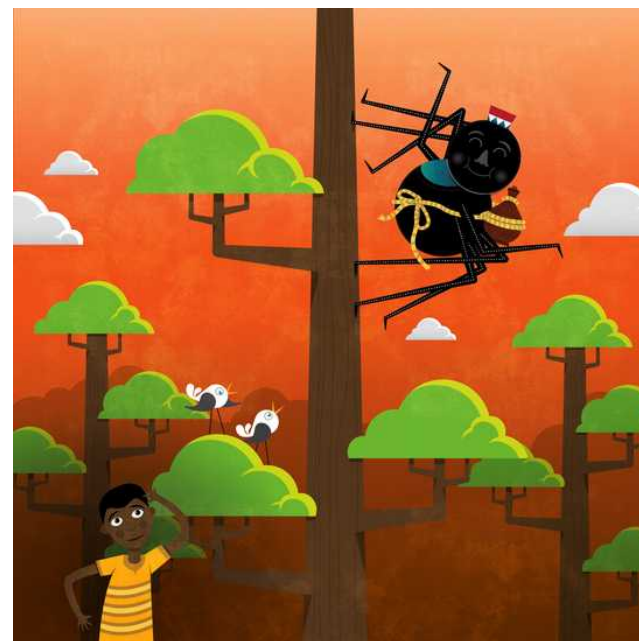


در یک چشم نه هم زدند به بالای درخت رسید. ولی سشس
ایستاد و فکر کرد، "من فکر می کردم که من هستم که
تمام جردها پیش او است، ولی الان پسرم از من باهوش تر
که که تا جایی بود تا صبح بونی بود این از این خیلی آنا نسی
بوند" آن کوزه ی سفالی را از بالای درخت به پایین انداخت.





آنانسی حریص با خودش فکر کرد که "من می توانم این کوزه را در بالای یک درخت بلند امن نگه دارم. سپس می توانم همه ی آن را فقط برای خودم نگه دارم!" او یک نخ بلند به دور کوزه پیچید، و آن را به دور شکم خود بست. او شروع به بالا رفتن از درخت کرد. ولی بالا رفتن از درخت سخت بود چون کوزه مدام به زانویش می خورد.



تمام این مدت پسر جوان آنانسی زیر درخت ایستاده بود و آنانسی را تماشا می کرد. او گفت، "اگر کوزه را به پشتت بسته بودی بهتر نبود؟" آنانسی سعی کرد کوزه ی پر از خرد را به پشتش ببندد، و واقعا خیلی آسان تر بود.